

The Representation of the Iranian Education System in European Travelogues Written during Qajar's Era

Saied Soltani Nezhad^{1*}, Zahra Iranmanesh², Mina Ashrafzadeh³

¹ PhD student in Persian Literature, Literature and Human Science, Shahid Bahonar, Kerman, Iran, Email: Soltaninejad89@gmail.com

² Professor (Lecturer) Farhangian University, Kerman, Iran, Email: iranmanesh.zahra@yahoo.com

³ MA student in Persian Literature, Literature and Human Science, Shahid Bahonar, Kerman, Iran, Email: Minaashrafzadeh374@gmail.com

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Full Paper

Article history:
Received: 2024-11-9
Accepted: 2024-12-31

Keywords:
Education
Travelogue
Qajar Era
Education institutions
Raising

The Qajar period was the heyday of travel writing in Iran. The education system in this era can be examined from various perspectives. In their travel books, some European travel writers pointed to educational, social, and cultural advancement in Iran, while others unveiled its shortcomings. By benefitting library resources and adopting the analytical and descriptive approach, the current study seeks to investigate and study the essential ambiguities related to the different stages in the evolution of teaching science, key elements in educational institutions, education in the Qajar era, and finally the overall attitude of the ruling class, experts, and people from different social classes towards education and educational centers. According to this study's findings, the education system in the early years of the Qajar era was traditional, and its disadvantages included teachers' low level of knowledge, corporeal punishment, lack of educational facilities in schools, and the emphasis on rote learning. These defects led to the emergence and formation of new schools and modern education, and these significant changes occurred thanks to intellectuals like Amir Kabir and Mirza Hassan Roshdie. During this period, the need for women's literacy was felt even though their literacy was considered against Islam and the cause of disgrace and threat to society. Generally, clergies' reaction to the modern education system was complex: some opposed these new ways of education in various ways while others agreed with these trends, contributing to the construction of many schools

Cite this article Soltani Nezhad, S., Iranmanesh, Z., Ashrafzadeh, M. (2024). The Representation of the Iranian Education System in European Travelogues Written during Qajar's Era. *Social Issues in Persian Literature*, 2 (4), 73-88.



©The author(s)

Publisher: Golestan University

Doi: 10.30488/SIPL.2025.487720.1067



سفرنامه‌های فرنگی دوره آقا محمدخان و ناصرالدین شاه قاجار با نگاهی به آموزش در جامعه ایرانی

سعید سلطانی نژاد^{۱*}، زهرا ایرانمنش^۲، مینا اشرف‌زاده^۳

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهیدباهنر، کرمان، ایران، رایانامه: soltaninejad89@gmail.com
^۲ استادیار دانشگاه فرهنگیان، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، کرمان، ایران، رایانامه: iranmanesh.zahra@yahoo.com
^۳ کارشناسی‌ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات علوم انسانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، کرمان، ایران، رایانامه: Minaashrafzadeh374@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: مقاله کامل علمی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۸/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۱۱</p> <p>واژه‌های کلیدی: آموزش تربیت سفرنامه عصر قاجار نهادهای آموزشی</p>	<p>دوره قاجار یکی از مهم‌ترین دوره‌های سفرنامه‌نویسی محسوب می‌شود. آموزش در جامعه دوره قاجار را می‌توان از زوایای مختلف بررسی کرد. گروهی از سفرنامه‌نویسان اروپایی از اعتلای آموزشی، اجتماعی و فرهنگی ایران سخن به میان آورده‌اند و گروهی دیگر از نقاط ضعف آموزش ایران پرده برداشته‌اند. در این پژوهش سعی شده‌است ابهامات اساسی همچون مراحل مختلف سیر تحول آموزش علوم، عناصر اساسی در نهادهای آموزشی، آموزش در عصر قاجار و به طور کلی نگرش و عملکرد دولتمردان، متخصصان و قشرهای مختلف جامعه نسبت به آموزش و مراکز آموزشی مطالعه و بررسی شود. بر این مبنا با توسل به منابع کتابخانه‌ای و روش توصیفی و تحلیل داده‌ها می‌توان دریافت که در اوایل دوره قاجار آموزش به صورت سنتی بود. از جمله نقایص این روش، پایین بودن سطح دانش مکتب‌داران، تنبیه بدنی، نبودن امکانات آموزشی در مکتب‌خانه‌ها و یادگیری متکی بر جنبه حفظ مطالب بود که سبب شکل‌گیری مدارس جدید شد و آموزش از شیوه سنتی به شیوه نوین درآمد. در این زمان روشنفکرانی همانند امیرکبیر و میرزاحسن رشیدیه توانستند تحولات عظیمی به‌وجود آورند. اگرچه در باور عمومی، باسوادی زنان، مخالف اسلام و برای جامعه خطرناک و ننگ محسوب می‌شد اما در همین دوران ضرورت آموزش زنان نیز احساس شد. به طور کلی واکنش روحانیون درباره آموزش و پرورش نوین، پیچیده بود، عده‌ای از آن‌ها به شیوه‌های مختلف با این اسلوب مخالفت داشتند و برخی دیگر موافق این تغییر و تحولات بودند و به ساختن مدارس متعددی همت گماشتند.</p>

استناد: سلطانی نژاد، سعید؛ ایرانمنش، زهرا؛ اشرف‌زاده، مینا. (۱۴۰۳). سفرنامه‌های فرنگی دوره آقا محمدخان و ناصرالدین شاه قاجار با نگاهی به آموزش در جامعه ایرانی. نشریه: اجتماعیات در ادب فارسی، ۲ (۴)، ۸۸-۷۳



مقدمه

عصر قاجار یکی از مهم‌ترین دوره‌های تاریخی است. در این قرن تحولات گوناگونی رخ داده است. یکی از این تحولات در زمینه فرهنگی و آموزش است و آن هم به علت ارتباط با کشورهای پیشرفته و غربی است. روابط ایران و کشورهای اروپایی در دوره قاجار گسترش چشمگیری یافت و بسیاری از سیاحان و جهانگردان اروپایی با انگیزه‌های مختلف سیاسی، مذهبی، اقتصادی و کنجکاوانه به ایران آمدند. بسیاری از این جهانگردان پس از بازگشت به کشورهای خود، به نگارش خاطرات سفر خویش در قالب سفرنامه پرداختند. از زمانی که ایران، مورد توجه اروپاییان قرار گرفته، بیش از صدها جلد کتاب و سفرنامه درباره کشور ما نگاشته شده است. این سفرنامه‌ها حاوی اطلاعات مفیدی از اوضاع فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران است. سفرنامه‌ها گزارش قشرهای مختلف و با انگیزه‌های متنوع، از زن و مرد، کم‌سواد و دانشمند، جاسوس و ایران‌دوست و... بودند و این تنوع باعث می‌شود آثار گرانبه‌ای بسیاری پدید آید و این امکان را به ما می‌دهد تا نظرات مختلفی از نویسندگان را در اختیار داشته باشیم. اغلب سفرنامه‌نویسان چون با زندگی و فرهنگ ایرانی بیگانه بودند، به جزئیات و نکاتی توجه می‌کردند که ایرانیان به علت استمرار و یا عدم دقت، متوجه آن‌ها نیستند. بسیاری از این جهانگردان بدون غرض‌ورزی و نیت سوء مطالب مربوط به ایران را نوشته‌اند، پس نوشته‌های آنان منبعی مطمئن برای پژوهشگران در زمینه‌های تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و مردم‌شناسی است اما این نکته را نیز باید در نظر داشت که برخی دیگر از سفرنامه‌نویسان از روی تعصب و داوری‌های نادرست و همچنین اطلاعات غلطی که مردم از روی ناآگاهی در اختیارشان قرار می‌دهند، باعث بروز اشتباهاتی در نوشته‌هایشان می‌شوند. به‌طور کلی سفرنامه‌ها یکی از مهم‌ترین منابع تاریخی هستند که می‌توانند آشکارکننده تاریکی‌ها و کاستی‌های دانش ما از فرهنگ یا تاریخ یک ملت باشند. در سفرنامه‌ها اطلاعاتی منحصر به فرد می‌توان یافت که در منابع دیگر دیده نمی‌شود و این یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های سفرنامه‌هاست. از طرفی هم اینان مشاهدات خود را از اوضاع آموزشی ایران در دوره قاجار شرح می‌دهند و از جمله اقداماتی که در این زمینه به وجود آمد: تاسیس مدارس به شیوه نوین، ایجاد چاپخانه، انتشار روزنامه‌ها و اعزام دانشجویان به منظور تحصیل در غرب بود و اطلاعاتی نیز درباره تعلیمات عمومی، مدارس، مکتب‌خانه‌ها، معلمان، شاگردان، مواد درسی در این دوره گزارش می‌دهند. به این ترتیب در این پژوهش سعی گردیده که آموزش و نهادهای آموزشی ایران در عصر قاجار در دوره آقا محمدخان و ناصرالدین شاه بررسی شود و در این باره سفرنامه‌های فرنگی مبنای کار قرار گرفته است.

بیان مسئله

ضرورت‌ها و نیازهای داخلی جامعه روزگار قاجار سبب شد که برای رهایی از یوغ جهل و عقب‌ماندگی تاریخی چاره‌ای اندیشیده شود و بنیاد نظام کهنه آموزشی در هم فرو ریزد. این وضع با تحولات شگفت‌انگیز قرن ۱۹ در عرصه‌های گوناگون علمی و فنی مصادف بود. به دنبال این تحولات بود که برخی از مصلحان و اندیشه‌گران بر آن شدند تا برای جبران عقب‌ماندگی‌های اجتماعی، فرهنگی و آموزشی به غرب و دستاوردهای نوین آنان متوسل شوند (قاسمی‌پویا، ۱۳۷۷، ۵۵۸). در آغاز این دوره سیاحان غربی به دلایل مختلف سیاسی، تجاری و یا به قصد سیاحت به ایران آمدند؛ زیرا ایران به لحاظ موقعیت در منطقه‌ای قرار گرفته بود که برای این سیاحان اهمیت فراوان داشت و آن‌ها خاطرات سفر خود را به طور مفصل شرح و ثبت کرده‌اند. این سفرنامه‌ها اگر بدون غرض‌ورزی و خالی از اشتباه باشند، منبع مهمی درباره ایران دوره قاجار محسوب می‌شوند. یکی از بهترین راه‌ها برای شناخت پدیده‌های گوناگون مرتبط با فرهنگ عامه، فهم نوع نگرش جامعه به دانش و به‌طور کلی آموزش و کم و کیف مراکز آموزشی است. در این میان دیدگاه افرادی که به مثابه ناظر خارجی، پدیده‌ها را ارزیابی می‌کنند، صرف‌نظر از کاستی‌های محتوایی یا روشی، از اسناد معتبر تاریخی به حساب می‌آیند و تصویر روشنی از وضعیت آموزشی ایران آن زمان ارائه می‌دهند؛ بنابراین با توجه به اینکه وجوه گوناگون جامعه ایران از جمله اوضاع فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و آموزشی در ایران در قالب

سفرنامه‌ها به نگارش درآمده‌اند. در این پژوهش سعی شده است ابهامات اساسی همچون مراحل مختلف سیر تحول آموزش علوم، عناصر اساسی در نهادهای آموزشی، آموزش در عصر قاجار و به طور کلی نگرش و عملکرد دولتمردان، متخصصان و قشرهای مختلف جامعه نسبت به آموزش و مراکز آموزشی مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد.

پرسش‌های تحقیق

۱. سفرنامه‌نویسان غربی آموزش و نهادهای آموزشی ایران را در این دوره چگونه توصیف کرده‌اند؟
۲. نگرش قشرهای مختلف به مقوله آموزش و نهادهای آموزشی در این دوره چگونه است؟

پیشینه پژوهش

در حیطه پیشینه تحقیقاتی در این موضوع تا آنجا که جستجو شد، اگرچه چند کتاب، پایان‌نامه و مقاله در ارتباط با آموزش در سفرنامه‌های فرنگی دوره قاجار به رشته تحریر درآمده است، اما پژوهش مستقلی درباره آموزش و نهادهای آموزشی در سفرنامه‌های عصر آقامحمد خان و ناصرالدین شاه صورت نگرفته است و هیچ‌کدام از این منابع تمامی سفرنامه‌های مربوطه را در این حوزه بررسی نکرده‌اند، از این رو پژوهش حاضر متمایز از آن‌ها خواهد بود. انصاف‌پور در اثر خود با نام *ایران و ایرانی به تحقیق در صد سفرنامه خارجی مربوط به دوران قاجاریه* سعی کرده تا با دسته‌بندی مطالب و استخراج آن‌ها وضع عمومی ایران و اوضاع مردم را از لابه‌لای سفرنامه‌ها استخراج نموده و ارائه دهد. او این کتاب را با رویکردی توصیفی نوشته است و کمتر به ارزیابی و تحلیل مطالب می‌پردازد. درست است که این کتاب از نظر شمول و محتوا بسیار با ارزش است اما فقط به بررسی سفرنامه‌های ایران پژوهان و ارباب سفرنامه‌ها و مأموران سیاسی خارجی درباره سرشت تاریخی ایران و منش‌های عارضی آن‌ها پرداخته است. در صورتی که در پژوهش حاضر به بررسی سفرنامه‌های مربوط به دوران این دو پادشاه از اشخاص گوناگون درباره آموزش و نهادهای آموزشی این دوره پرداخته شده است.

بندهوار، منا (۱۳۹۴)، *بررسی اوضاع اجتماعی و فرهنگی دوره قاجار از عهد ناصری تا پایان دوره قاجاریه از دیدگاه سفرنامه‌نویسان اروپایی*. این پایان‌نامه تنها شامل بررسی اوضاع اجتماعی و فرهنگی دوران قاجار، آن هم فقط از دوره ناصرالدین‌شاه تا پایان قاجاریه می‌باشد و منحصرأ شش سفرنامه را بررسی کرده است. جهان‌تیغ، پرستو (۱۳۸۸)، *آسیب‌شناسی فرهنگی عصر ناصرالدین‌شاه قاجار*. در این پایان‌نامه به نوعی آسیب‌شناسی فرهنگی در این دوران پرداخته است و فقط دوران ناصرالدین‌شاه را بررسی نموده است، اما موضوع ما آسیب‌شناسی نبوده و پایه کار ما سفرنامه‌ها بوده است. حقیقی‌فشی، مینو (۱۳۹۳)، *بررسی و تحلیل تعلیم و تربیت زنان در دوره قاجار با تأکید بر زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی*. این پایان‌نامه اولاً تعلیم و تربیت را محدود به زنان نموده و ثانیاً پایه پژوهش در سفرنامه‌ها نبوده است. هاشمی، حمیدرضا (۱۳۹۴)، *ساختار آموزشی ایران از قاجار تا دوره مشروطیت*. این پایان‌نامه دوره کمتری نسبت به پژوهش ما را بررسی نموده است.

گوهری‌راد، احسان (۱۳۹۵)، «تعلیم و تربیت استرآباد دوره قاجار از نگاه سفرنامه‌نویسان». این مقاله به پژوهش حاضر نزدیک است اما فقط به تعلیم و تربیت در یک محدوده جغرافیایی مشخص (استرآباد) پرداخته است اما هدف ما بررسی تعلیم و تربیت در دوره آغامحمدخان و ناصرالدین شاه و در کل سفرنامه‌های مربوط به این دوره است. اخوی، امید. (۱۳۹۲). «آموزش و پرورش ایران در روزگار قاجار». این مقاله براساس سفرنامه‌ها صورت نگرفته و در حجم محدود چهار صفحه به موضوع تعلیم و تربیت در دوره قاجار پرداخته است.

سفرنامه و سفرنامه‌نویسی

سفرنامه‌ها از آثار جالب و خواندنی در طول تاریخ محسوب می‌شوند که در آن‌ها اطلاعاتی از اوضاع اجتماعی، بناهای

تاریخی، مساجد، مدرسه‌ها، کتابخانه‌ها، آداب و رسوم اقوام، موقعیت جغرافیایی و ... آمده است. سفرنامه‌نویس در حقیقت دانشمندی است که توانایی واقع‌نگاری دارد، او شاهدی بی‌نظر است و از نوشتن حقایق تلخ نیز بیمی ندارد چون نوشته‌اش در آن سرزمین انتشار نمی‌یابد و نکاتی که برای مردم آن سرزمین عادی و بی‌اهمیت است برای سفرنامه‌نویس جالب و جذاب است.

سفرنامه گزارشی هستند که نویسنده در قالب آن دیده‌ها و شنیده‌های خود را از اوضاع و احوال شهرهایی که به آنها مسافرت کرده است، شرح می‌دهد. ما از طریق سفرنامه‌ها می‌توانیم به واقعیت‌هایی از اوضاع فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی از تاریخ مردم یک منطقه پی ببریم. به این دلیل که برخی از اروپاییان نسبت به مسائل اجتماعی و آداب و رسوم ایرانیان بر اساس ذهنیت خاص خود قضاوت می‌کردند و گزارش‌های آن‌ها فاقد دقت نظر کافی بود. برخلاف برخی معایب این منابع به سبب جالب بودن نحوه زندگی اجتماعی ایرانیان برای برخی از سفرنامه نویسان خارجی به جزئیات توجه کافی شده است و به علت آزادی آن‌ها در نگارش مطالب، همه چیز به وضوح انجام گرفته است. «ولی در سفرنامه‌های سیاحان ایرانی به علت آشنایی با جامعه ایرانی بسیاری از جوانب زندگی مردم عادی نوشته نشده و در نوشتن برخی مطالب به علت ترس از دربار و محافظه کاری خودداری گردیده است» (حقیقی فشی، ۱۳۹۳: ۲۳)

سفرنامه یعنی داستان زندگی و مشاهدات آدمی به گونه‌ای که مشاهدات و توصیفات او به مکان، زمان و آدمیان دیگر باز می‌گردد و از نظر قاسمی به دو نوع تخیلی و واقعی تقسیم می‌شوند.

۱- داستان‌های واقعی: شرح ماجراهای وقوع یافته در زندگی آدمیان است.

۲- داستان‌های تخیلی دو نوع است: آنچه می‌تواند اتفاق بیفتد و آنچه وقوعش ممکن نیست» (قاسمی پویا، ۱۳۷۷: ۳۱-۳۲).

از سوی دیگر این منابع به دو بخش داخلی و خارجی تقسیم می‌شوند: از سفرنامه‌های داخلی می‌توان به سفرنامه ابن بطوطه، ناصر خسرو، میرزا صالح شیرازی و ... اشاره کرد و از سفرنامه‌های خارجی می‌توان سفرنامه پولاک، گروتیه، گوبینو و ... را نام برد.

به طور کلی سفرنامه‌نویس چون مشاهدات خود را درباره کشوری بیگانه می‌نویسد، تعصبی نسبت به مردم و سرزمین آن کشور ندارد و در ثبت عیب‌ها و خوبی‌ها بی‌غرض عمل می‌کند اما «قابل درک است نحوه مواجهه جامعه توسعه نیافته با جامعه توسعه یافته، با ذوق زدگی، پریشان احوالی و ستایش‌گویی روبرو گردد و از مشاهده عوارض احتمالی با افق باز غفلت ورزیده و دچار یک‌سونگری گردد، نتیجه این رویارویی حس دیگربودگی، توسل به تقدیرگرایی و در نهایت مشاهده دو جهان، جهان امکانات و شدن‌ها جهان امتناع‌ها و بودن‌ها را برانگیخته است که در تعابیر برخی از این سیاحان به کار برده شده است» (شریعی، ۱۴۰۲: ۱۰). با همه این اوصاف و نتیجتاً سفرنامه‌نویس شاهدی بی‌نظر است و هر آنچه دیده و یا شنیده است را ثبت می‌کند و برای افراد اهل تحقیق به یادگار می‌گذارد.

به نظر دانش‌پژوه در واقع سفرنامه‌ها از دو جنبه اهمیت دارند: «از طرفی با نوشتن خاطرات سفرنامه‌نویسان، مدارکی به دست پژوهشگران داده می‌شود که با فرهنگ و تمدن اقوام دیگر آشنا می‌شوند و از طرف دیگر سفرنامه پیامی متقابل دارد؛ مثلاً اکثر سفرنامه‌هایی که درباره کشور ما نوشته شده‌اند به فارسی ترجمه شده که نویسنده خارجی هم، به هم‌زبانان و هم‌وطنان خود آگاهی و اطلاع می‌دهد که ایرانیان چگونه قوم و مردمی هستند.» (دانش‌پژوه، ۱۳۸۰، ج ۱: ۱۵). از شواهد این‌گونه برمی‌آید که سفر کردن مخصوص طبقه اشراف و اعیان ایرانی نبوده است و ایرانیان همگی مسافرت را دوست داشته و دارند، حتی مردم عادی و کم‌درآمد هم در سال یک مرتبه و یا هر چند سال به اطراف ایران مسافرت می‌کنند و یا برای زیارت به اماکن مقدس می‌روند.

سفرنامه‌های اروپایی زمان قاجار دارای اهمیت فراوانی هستند. در آن دوران ابعاد مختلف زندگی اجتماعی ایرانیان دستخوش تغییر و دگرگونی می‌شود و گویی که فاصله بین کاروان و قافله تا هواپیما پشت سر گذاشته می‌شود و تاریخ به سرعت می‌گذرد. بالأخص در این دگرگونی، شاهد تهاجم غربیان و در نتیجه تهاجم فرهنگی هستیم. «ایران تا پیش

از دوره قاجار با یک فرهنگ زندگی کرده بود. یعنی در طی تاریخ، فرهنگ با همه تحولات از مسیر معینی خارج نمی‌شد و عناصر کم و بیش ثابتی پایه‌های آن را تشکیل می‌داد» (بنده‌وار، ۱۳۹۴: ۲۴).

جامعه و گرایش به سوادآموزی

سوادآموزی در جامعه ایران سابقه‌ای بس کهن دارد، مردم این سرزمین علاقه فراوانی به آموختن سواد نشان می‌دهند و برای افراد تحصیل کرده و باسواد احترام خاصی قائل هستند. در باب هوش و استعداد مردم عامی نیز عده‌ای از سفرنامه‌نویسان که برای طبابت به ایران آمده بودند چنین بیان می‌کردند که غیر از اشخاص مریض یک سری افراد دیگر هم می‌آمدند و ما را تماشا می‌کردند و اینان بسیار باهوش بودند و یک نوعی اطلاعات هم داشتند به این معنی که بین روستائیان و اهالی شهر در هوش و آگاهی خیلی تفاوتی دیده نمی‌شود. شاید علت این تساوی در آگاهی این باشد که تعلیم و تربیت در همه جای ایران به صورت مشابه است.

به عقیده روششوار جهانگرد فرانسوی شیوه آموزش در ایران آزادمنشانه و اشرافی است. از این جهت آزادمنشانه است که قابلیت استفاده اقشار مختلف جامعه است و از آن جهت اشرافی است چون دولت قادر نیست که درآمدهای یک مدرسه را بررسی کند یا در شیوه خرج کردن درآمدهای آن مدرسه دخالت و اظهار نظر کند. او می‌گوید: «دولت به سوادآموزی کاری ندارد اما درصد بی‌سوادها در ایران پایین‌تر از فرانسه است و به آسانی می‌توان دریافت که علت آن یکی زودرس بودن کودکان ایرانی است و دیگر ارزانی مدارس که بعضی جاها کاملاً رایگان است (روششوار، ۱۳۷۸: ۱۰۱-۱۰۲).

سطح سواد

اولیویه درباره سطح سواد جامعه با نگرشی انتقادی و بعضاً همراه با آه و حسرت می‌نگرد و معتقد است بسیاری از افراد جامعه با نیت ترفیع رتبه، درجه، شأن و منزلت شخصی و امثال این‌گونه اغراض به دنبال تحصیل و علم آموزی می‌روند و فی‌نفسه برای ماهیت علم هیچ‌گونه قدر و ارزشی قائل نیستند و حتی «شخص عالم ثمره علم و زحمت خود را نمی‌بیند بلکه تحقیر هم می‌شود پس چگونه می‌توان انتظار داشت که مردم پی تحصیل روند. علمی که مردم از آن بهره می‌برند: قدری لغت عربی، نجوم به جهت تعیین اوقات شریعت، کمی از زبان فارسی به جهت عربی دانستن به دلیل شریعت اسلام و فارسی آموختن به جهت حسن تکلم و مقداری اشعار فارسی و عربی و آموختن قرآن» (اولیویه، ۱۳۷۱: ۱۷۰).

ادوارد براون احترام علم و دانش در ایران را مثال زدنی می‌داند و می‌گوید: «در هیچ کشور دیگری جز ایران، علم و دانش از چنین احترام عمومی برخوردار نیست» (براون، ۱۳۸۱: ۱۹۸). بروگش نیز در خصوص دانش و سواد شیرازی‌ها اعتراف می‌کند که آنها از نظر هوش، درایت و علاقه به تحصیل علم، شهرت فراوان دارند و علماء و دانشمندان بسیاری تاکنون از شیراز برخاسته و معرفی شده‌اند. او شهر شیراز را «دارالعلم» می‌خواند (ر.ک. بروگش، ۱۳۶۸: ۴۷۱).

پولاک نیز در خصوص سطح سواد جامعه اذعان می‌کند در گذشته هنر نوشتن منحصر به طبقات بالای جامعه بوده و به طبقه میرزها اشاره می‌کند. او معتقد است که رویه فرق کرده و تعداد باسوادان در شهرها و جامعه ایرانی کمتر از تعداد باسوادان شهرهای متمدن اروپا نیست (ر.ک. پولاک، ۱۳۶۸: ۱۸۵).

بی‌سوادی

می‌توان گفت ژنرال سایکس درباره ارزش سواد تقریباً نظری بر عکس بروگش دارد، او بر این نظر است که در خواش (بلوچستان) آدم باسواد حکم اکسیر دارد و در میان طوایف مختلف تعداد اندک و انگشت‌شماری قادر به خواندن و نوشتن هستند (ر.ک. سایکس، ۱۳۶۳: ۳۶۶). هنری بایندر در سفرنامه‌اش درباره بی‌سوادی در دهات و روستاهای

کرمانشاه (دو روستای فتاه و شراگلی) می‌گوید: «از دو سال پیش مدارس در دهات کوچک مختلف تاسیس شده‌است. از هر ۱۵۰ کودک ۱۴ نفر (کمی کمتر از یک دهم) به مدرسه می‌روند. بی‌سوادی کامل بین اهالی حکمفرماست. در هر دهکده دوازده نفر از سواد خواندن برخوردارند و دو نفر می‌توانند امضا کنند» (بایندر، ۱۳۷۰: ۴۰۸).

لیدی شیل دربارهٔ تعلیم و تربیت زنان ارمنی معتقد است که زنان ارمنی از همان ابتدای کودکی با تحصیل و آموزش بیگانه هستند و بیشتر اوقات آنها صرف خدمتکاری در منازل می‌شود و علت اصلی شعور پایین اجتماعی آنان را دور بودن از دنیای تعلیم و تربیت می‌داند (ر. ک. شیل، ۱۳۶۲: ۲۰۱).

گوبینو دربارهٔ بی‌سوادی اغلب مردم اشاره می‌کند که گهگاهی یک جارچی در گوشهٔ بازار با صدای بلند آخرین احکام حکومتی را می‌خواند و به سمع و نظر مردم می‌رساند. به طور کلی او معتقد است که در ایران اغلب مردم بی‌سوادند و داشتن سواد از آن عدهٔ خاصی همچون علمای مذهبی و میرزاهاست (ر. ک. گوبینو، ۱۳۸۷: ۶۱). با این شرایط تاریکی مطلق و جو بی‌خبری که بر همه جا سایه افکنده بود، عموم مردم از رشد و تعالی بی‌نصیب بودند و بدون وسایل و ابزار لازم، امکان اینکه در مسیر تمدن قرار گیرند امری محال می‌نمود. البته منش حکومتی قاجار که مبتنی بر عدم عدالت‌خواهی و بنده‌پروری بود، مزید بر علت شد «استبداد مطلق‌العنان پادشاهان قاجار که بر هر چیزی چنبره انداخته بود، سد مستحکمی در مقابل هر گونه اقدامات اصلاح‌طلبانه ایجاد می‌کرد و تنها راه حل جهت مقابله با آن، ارتقای سطح هوشمندی و به کارگیری از قوهٔ عقل بود. در این میان حتی اگر اصلاح‌طلبانی پیدا می‌شدند که قصد تغییر بنیان فکری سلاطین قاجاری را داشتند با کارشکنی علیه آن‌ها، از ادامهٔ راه باز می‌ماندند. نمونهٔ بارز آن، امین‌الدوله، صدراعظم مظفرالدین‌شاه بود که طی جلسات مکرر به شاه فهمانده بود که تنها راه نجات ایران در آگاهی رساندن به تودهٔ مردم است. او برای اشاعهٔ معارف به افتتاح چندین مدرسه همت گماشت که معروف‌ترین آن‌ها مدرسهٔ رشدیه بود که در تبریز احداث شد... اما دسیسه‌چینی جاهلان باعث شد فعالیتش منقطع گردد» (فرمانمائی، ۱۳۴۱: ۲۵۳).

واتسن در اثر خود *تاریخ ایران دورهٔ قاجاریه*، دربارهٔ سطح سواد جامعه می‌نویسد: «قسمت اعظم ایرانیان از نوعی تربیت برخوردار می‌شوند اما در باسواد شدن پیشرفتی نمی‌کنند چون به جای آموختن سواد از راه الفبا و مقدمات فارسی، سواد را از عربی یادگرفتن و خواندن قرآن شروع می‌کنند و این بزرگ‌ترین مانع باسواد شدن آن‌ها می‌شود. در نتیجه ایرانیان در اثر نیم‌موختن علوم دیگر و عدم درک صحیح از قرآن، ناآگاه و معتقد به خرافات بار می‌آیند و بیشترشان معتقد به پیشگویی غیب‌گویان و ستاره‌شناسان و ساعت‌های سعد و نحس و چشم زخم باقی می‌مانند» (واتسن، ۱۳۴۰: ۱۲). وی همچنین بیان می‌کند که مطالبی که یک جوان ایرانی می‌آموزد بسیار ناچیز است. برنامهٔ آموزش و پرورش در جامعهٔ ایران عصر آقامحمدخان بسیار عقب‌مانده است و هر کسی که در ایران این دوره در مراحل خواندن و نوشتن ابتدایی نیز قلمداد شود، عنوان میرزا را به رسم علامت از آن خود می‌کند (ر. ک. همان: ۲۱).

ویشارد جان دربارهٔ میزان معلومات یک مرد روستایی داستانی طنزگونه اما واقعی تعریف می‌کند و برداشت او این‌گونه است که «روزی وارد یکی از جماعت‌ها شدم و مهمان کشیشی بودم. او به من گفت هر چه کتاب در دنیا وجود دارد مطالعه کرده است. از او پرسیدم چند کتاب در دنیا وجود دارد، جواب داد سه تا ... در دهکده‌ای دیگر فقط یک کتاب وجود داشت اما کشیش بیشترین استفاده را از آن می‌کرد. او سه شاگرد داشت، برای درس دادن به آن‌ها کتاب را روی زمین در جلو قرار می‌داد. یک پسر سمت راست یکی سمت چپ و دیگری روبروی معلمش نشسته بود. این نفر سوم آموخته بود که کتاب را وارونه بخواند و خواندن کتاب از هر طرف دیگر برایش مشکل بود» (ویشارد، ۱۳۶۳: ۱۶-۱۷).

به طور کلی با دقت در تاریخ معاصر ایران و بالأخص دوران آقا محمدخان و ناصرالدین شاه متوجه این واقعیت تلخ می‌شویم که کنش‌های اجتماعی و مشارک‌های سیاسی افراد به شدت از کم‌سوادی، خرافه و جهل متأثر بوده‌است. جهل و انجماد فکری، جامعهٔ ایرانی دورهٔ قاجار و به خصوص دو دورهٔ مذکور را در میان تارهای خود گرفتار کرده بود و از ظهور اندیشه‌ها و حرکت‌های نوگرایانه و اصلاح‌طلبانه جلوگیری می‌کرد (ر. ک. جهان‌تیغ، ۱۳۸۸: ۳۴۲).

سطح سواد زنان

در دوران قاجار امکان تحصیل برای دختران بسیار محدود بود. در باور عمومی، باسوادی زنان، مخالف اسلام و برای جامعه خطرناک و ننگ محسوب می‌شد. بسیاری از زنان که سواد داشتند آن را پنهان می‌کردند. البته بعد از دوران مشروطه برخی از فعالان حقوق زنان در آن روزگار بر آن شدند که مدرسه‌های دخترانه بسازند گرچه تعدادی مدرسه دخترانه ساخته شد اما این امر با مخالفت سنت‌گرایان مواجه شد. مادام وولفسن سطح سواد زنان را به وضعیت مالی و فرهنگی خانواده‌هایشان پیوند می‌دهد: «در بعضی از خانواده‌های مستطیع و متمدن، زنان غالباً سواد خواندن و نوشتن و ذوق شعر گفتن و ساز و آواز هم دارند» (وولفسن، ۱۳۰۹: ۱۵۸).

لیدی شیل همسر وزیر مختار انگلیس در خاطرات خود درباره سواد زنان بیان می‌کند که زنان طبقه مرفه جامعه ایرانی عصر قاجار معمولاً باسوادند و با شعر و ادب فارسی آشنا هستند، اغلب آنان حتی قرائت قرآن نیز می‌دانند. در بین زنان قاجار و به خصوص خانواده‌های سلطنتی آن دوره تعداد باسوادان زیاد است و اکثر آن‌ها مکاتبات، نامه‌ها و نوشته‌های خود را بدون کمک میرزاها می‌نویسند (ر.ک. شیل، ۱۳۶۲: ۸۹).

بروگش درباره سواد زنان در حرمسرا این‌گونه می‌نویسد: «اصولاً ناصرالدین‌شاه ترجیح می‌دهد که زنان حرمسرا خواندن و نوشتن ندانند؛ زیرا به این ترتیب کمتر احتمال فساد آن‌ها می‌رود و نمی‌توانند نامه‌های عاشقانه به خارج از حرمسرا بفرستند» (بروگش، ۱۳۶۸: ۲۵۶). اما پولاک برعکس گفته بروگش معتقد است که کاخ‌ها و حتی حرمسراها مکانی جهت آموزش زنان دربار بود و به خصوص در حرمسرای ناصرالدین‌شاه، زنان ریاضیات، سوارکاری، ادبیات، نقاشی و ... فرامی‌گرفتند. او در ادامه حاکم شیراز را مثال می‌زند که حسینعلی میرزا فرمانفرما، زنی به نام عفت نسابه را به دربار و در جمع زنان دعوت می‌کند. عفت نسابه زنی با کمال و با استعداد بود و اشعار نغز و نیکو می‌سرود و در میان زنان شاعر عصر خود سرآمد بود و او حتی به چنان پایگاه و منزلتی رسید که به تعلیم و تربیت زنان و دختران حاکم شیراز پرداخت (ر.ک. پولاک، ۱۳۶۸: ۱۸۸).

نویسنده کتاب بیست سال در ایران در خصوص تحصیلات و سواد زنان می‌گوید: «مادران دانا و تحصیل کرده امیدهای ایران فردا ایند که می‌توانند شرایطی نو و سازنده را جانشین اصول کهن سازند. در واقع تربیت و پرورش زنان به جهاتی بر مردان مقدم است» (ویشارد، ۱۳۶۳: ۲۵۶). از نگاهی دیگر زن ایرانی در قیاس با هم‌نوع خود و در سرزمینی دیگر در بوتۀ نقد و مقایسه قرار می‌گیرد، زنان ایرانی در موقعیت و منزلت اجتماعی بهتری نسبت به زنان کشور ترکیه قرار دارند. آن‌ها سواد خواندن و نوشتن دارند و می‌توانند قرآن را بخوانند، حتی در جامعه ایرانی این دوره زانی یافت می‌شوند که در ادبیات، تحصیلات و مدارج عالییه دارند، با ادبیات کشور خود آشنا هستند و پیشه شعر و شاعری دارند ولی در بین زنان ترکیه هرگز چنین افرادی یافت نمی‌شود. به طور کلی در حرمسرای دوره ناصری زنان خام و بی‌سواد بسیاریند اما در بین آنان زنان اندیشمند و متفکر نیز وجود دارد و می‌توان در صحت این مدعا به استعداد فوق‌العاده زن ایرانی در این دوره اشاره کرد (ر.ک. بروگش، ۱۳۶۸: ۲۰۱).

دولتمردان و آموزش

بسیاری از سران و دولتمردان مملکت برای آموزش و پرورش افراد فعالیت‌های بسیار موثری انجام داده‌اند. بسیاری از آن‌ها مدرسی به سبک اروپایی تأسیس کردند و معلمانی نیز از اروپا برای تربیت دانشجو به کشور آوردند. رویکرد دولتمردان قاجار به آموزش جدید، اصولاً نخبه‌گرایانه بود و از حد اعزام گروه‌های برگزیده از دانشجویان به اروپا و یا جذب گروه‌های برگزیده از جوانان برای تحصیل در دارالفنون فراتر نرفت. این گروه‌های برگزیده هم اغلب متعلق به پایتخت و گروه‌های اجتماعی نزدیک به حکومت بودند. بعضی از پادشاهان دوره قاجار با توسعه آموزش و فرهنگ در میان توده مردم مخالف بودند و باسواد شدن و آگاهی رعایا را خلاف منافع خود می‌دانستند؛ به طور مثال نزد

فتحعلی‌شاه کسی نمی‌توانست نام آموزش، مکتب و مدرسه را بی‌باورد یا هنگامی که امیرکبیر فرمان تأسیس دارالفنون را به ناصرالدین‌شاه تقدیم کرد، شاه وقت معتقد بود که دیگر کسی از او حرف‌شنوی نخواهد داشت اما با پیگیری‌ها و رایزنی‌های امیرکبیر، شاه نیز با تأسیس مدرسه دارالفنون موافقت کرد.

دیولافوا در ایران، کلمه و شوش، در قیاس نگاه دولتمردان با علمای مذهبی می‌نویسد: «در دوره قاجار، شاهزاده (ظل‌السلطان) هم به تقلید از پدر خود مدرسه‌ای باز کرده و قصدش این است که در مقابل نفوذ و اقتدار مدرسین علوم مذهبی عرض‌اندازی کند و از اقتدار و نفوذ آن‌ها بکاهد. تدریس علوم فیزیک و ریاضی و تاریخ و زبان‌های خارجی هم به جوانی سپرده شده...» (دیولافوا، ۱۳۷۱: ۲۶۳).

یکی دیگر از کسانی که در آموزش نوین و تأسیس مدارس به شکل جدید نقش داشت میرزااحسن رشديه بود. از جمله مدارس ملی دخترانه مدرسه پرورش است که در گشودن این مدرسه جدید برای دختران، خانواده رشديه پیشگام بودند: «در سال ۱۳۲۱ق/ ۱۲۸۲ش/ ۱۹۰۳م، خانم طوبی رشديه، همسر برادر میرزااحسن رشديه در قسمت مجزای خانه خود مدرسه‌ای به نام پرورش تأسیس کرد و مورد استقبال قرار گرفت. در روز چهارم گشایش این مدرسه که ۱۷ نفر شاگرد داشت، فراشان دولتی به نشانه مخالفت با این مدرسه تابلوی مدرسه را با فحش و تهدید برداشتند و مدرسه را منحل کردند» (رشديه، ۱۳۶۲: ۱۴۹).

وامبری نیز در اجبار به انجام فرایض دینی و آموزش اجتماعی آن توسط رؤسا و دولتمردان اذعان می‌کند که در ایران دوره قاجاری و به خصوص ناصری هر شهری یک نفر با لقب و عنوان «رئیس» دارد که شلاق چندرشته‌ای در دست گرفته است، به تمامی خیابان‌ها و میدان‌های عمومی شهر سرکشی می‌کند و از عابرین و ساکنین شهر راجع به دستورهای اسلامی و به طور کلی فرایض و نوافل و احکام شرعی سؤال می‌کند و حتی در میانه پرس و جوهای نکیر و منکری‌اش اگر به پیرمردی کهنسال نیز برخورد کند که او از قواعد مذهبی اطلاع نداشته باشد برای مدتی چند روزه او را به مدرسه (در بخارا) می‌فرستد. حتی در خلال گفته‌هایش آمده که «رئیس» گاهی هنگام فرارسیدن نماز، مردم را با ضرب شلاق به مساجد می‌فرستد تا خدای خود را شکرگزاری کنند (ر. ک. وامبری، ۱۳۷۰: ۲۵۰).

روحانیون و آموزش

روحانیت نهادی بسیار بانفوذ و قدرتمند در ایران است. این گروه همیشه از اعتبار ویژه‌ای برخوردار بوده است. پیش از پیدایش آموزش و پرورش نوین، تعلیم و تربیت در اختیار روحانیت بود. روحانیون در ایران امور آموزشی، عبادی و قضایی را در دست داشتند و افکار عمومی را می‌ساختند و جهت می‌دادند. «در ایران، کسانی که می‌خواستند روحانیت پیشه کنند پس از اختتام تحصیل مقدمات به مدرسه می‌روند و در آنجا از مسکن، خوراک و کتاب رایگان برخوردار می‌شوند اما مدارس داخل کشور از شهرت چندانی برخوردار نیستند به همین دلیل بسیاری از طلاب به کربلا در جوار بغداد می‌روند تا خود را برای اجتهاد آماده کنند. در مقایسه با گذشته تعلیمات از نظر مقدار فزونی و از لحاظ عمق کاستی گرفته است. امروزه تعداد بیشتری به خواندن و نوشتن توانایی دارند اما آنان که در طلب پیشرفت در دنیای علم هستند و کار را به جد می‌گیرند اندکند» (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۰۰).

از آنجایی که هر دینی برای شناساندن خود به مردم نیاز به شخصی به نام مبلغ دارد، می‌توان روحانیون را به عنوان مبلغان دین اسلام معرفی کرد. اهمیت نقش روحانیان در گسترش مدارس بسیار زیاد بود. «به طوری که در هر ولایتی اگر روحانیان بانفوذ روی خوش به مدارس جدید نشان می‌دادند و با آنان مخالفتی نمی‌کردند، مدارس رو به سامان می‌رفت و به فعالیت‌های آموزشی خود ادامه می‌داد اما هرگاه و به هر علتی، روحانیان یا نمایندگان آن‌ها با مدارس جدید مخالفت می‌کردند، مؤسسان مدارس با مشکلات زیادی روبرو می‌شدند و گاه مجبور می‌شدند مدرسه را تعطیل کنند.» (قاسمی‌پویا، ۱۳۷۷: ۵۶۸).

به طور کلی شکل‌گیری قدرت روحانیت، سطح سواد اجتماعی و آموزش نهاد روحانیت در روزهای آغازین حکومت

قاجار نقش و بسیار کم‌رنگی را ایفاء می‌کرد. به فرض حدس و گمان علت این کم‌رنگی در اوایل دوران قاجاریه و به خصوص دوران آقامحمدخان این بوده‌است که در این دوره مجتهدی در ایران یافت نمی‌شد که اقتدار مطلق و نفوذ کامل داشته‌باشد و باید اذعان کرد که مجتهدانی که در خارج از ایران همچون کربلا، نجف و کاظمین بودند، نفوذ به مراتب بیشتری داشتند (ر.ک. دالمانی، ۱۳۳۵: ۱۶۹).

پاشینو در خصوص علماء و روحانیون می‌گوید: «علماء بر شهر تسلط بسیار دارند؛ زیرا تربیت و ترقی تمام اهل شهر منحصر است به وجود علماء. بنابراین اکثری از اهل شهر که مثلاً ۸۵ قسمت از ۱۰۰ قسمت باشد به واسطه تربیت علماء، صاحب سواد می‌باشند و از این جهت مدتی مدید و زحمتی بعید لازم است که از این اعتقادات منصرف شوند» (پاشینو، ۱۳۷۲: ۲۷۹). «آغامحمدخان قاجار به تقلید از عثمانیان، برای طبقه روحانی تشکیلاتی قائل شد و اشخاصی را به نام قاضی و شیخ الاسلام معین کرد. از آن تاریخ به بعد کم کم بر تعداد و اهمیت و اعتبار آنها افزوده می‌شد. بطوریکه سایر روحانیون باید از این مجتهدین اجازه نامه می‌گرفتند» (دالمانی، ۱۳۳۵: ۱۶۹).

در نحوه کسب دانش، رسیدن به مدارج و مقام علمی توسط علماء و در سلسله مراتب روحانیون، از جمله منزلت‌ها و مقام‌های مهم، امام جمعه بود. وی از سوی دولت وقت گزینش و انتخاب می‌شد و در مسجد اصلی شهر خطبه نماز جمعه را به نام فرمانروای وقت ادا می‌کرد. شیخ الاسلام‌ها نیز که مرتبه‌ای دیگر بودند در طی سالها رنج و ممارست در امر تحصیل و تلمذ و با تأیید شاه به این سمت و مقام دست می‌یافتند (ر. ک. پولاک، ۱۳۶۸: ۲۳۸).

گروهی دیگری از روحانیون که منحصراً به کسب علوم شرعیه مشغول بودند، این‌گونه معرفی می‌شوند: «دسته‌ای دیگر از این روحانیون بودند که به آنها ملا می‌گفتند که می‌بایست به تحصیل علوم شرعیه پرداخته و شغلی از دیوان نداشته‌باشند. اما می‌شد که خود به درجه اجتهاد رسیده به ریاست عالیّه نائل گردند» (اولیویه، ۱۳۷۱: ۱۶۹). دو گوبینو نیز به معرفی بعضی از این شخصیت‌ها پرداخته و در جایی نوشته‌است که میان روحانیون و علمای دینی و مذهبی ایران حاجی علی‌اکبرکنی و شیخ عبدالحسین بسیار معروف‌اند و هر کدام از این دو و حتی علمای معروف دیگر، شاگردان و مریدانی دارند که در نزد او تدریس و تلمذ می‌نمایند و گویا در بسیاری از مسائل و مباحث دینی از استاد خود پیروی می‌کنند. دو گوبینو حتی مرتبه و درجه را از استاد و شاگردی بالاتر می‌برد و بیان می‌کند که شاگردان همیشه و در همه جا به دنبال استاد خود روانه‌اند و نه تنها مرید و شاگرد او، بلکه نوکر استاد خود هستند (ر. ک. گوبینو، ۱۳۸۷: ۲۴).

از آنجایی که آنها به صورت کاملاً سنتی تعلیم می‌دیدند، طبیعتاً نگاه‌شان به جامعه و رویدادهای آن منطبق بر تجزیه و تحلیل داده‌های ذهنی و آموخته‌هایشان بود، به همین دلیل نمی‌توانستند با برخی از وسایل و تجهیزات که از طریق اروپاییان به ایران وارد شده بود ارتباط برقرار کنند. در این مورد سرآرتور هاردینگ گزارشی می‌آورد که سخن ما را تأیید می‌کند. «از روحانی خواستم تا از او عکس بگیرم او گفت من همانند سنیان وهم‌پرست نیستم که آخرین جمله وصیت خود را با عکس زینت دهم، در ثانی نمی‌خواهم بدعتی در میان مسلمانان با گرفتن عکس از طرف من ایجاد شود به شرطی حاضرم که همه در اطراف من باشند ما را نقاشی کنید تا حرکت دست شما را ببینم چرا که نمی‌دانم چگونه خدا یا شیطان به شما یاد داد عکس انسان را بگیرید من از اسرار این کار آگاه نیستم و از عکس تردید دارم» (هاردینگ، ۱۳۷۴: ۲۹).

روحانیت و آموزش

بلوشر درباره وظایف انحصاری روحانیون و نوع نگرش به آموزش آن دوره می‌گوید: «تعلیم و تربیت کلاً در انحصار روحانیون بود. هدف و غایت تعلیمات عمومی در این خلاصه می‌شد که متعلمین حتی‌المقدور قسمت زیادتری از قرآن را به خاطر بسپارند» (بلوشر، ۱۳۶۳: ۱۸). روحانیون انجام مراسم ازدواج و تدفین و تدریس علوم دینی مدارس را نیز بر عهده داشتند. بسیاری از روحانیان قدیمی و متعصب که با هرگونه نوآوری به شدت مخالف بودند و از افتتاح مدارس

نوبین جلوگیری می‌کردند، مشکلات زیادی را به وجود آوردند، علت اصلی مخالفت برخی از این روحانی‌نماها که با پیدایش مدارس جدید به مقابله برخاستند در این بود که آن‌ها موقعیت و جایگاه خود را در خطر می‌دیدند. آن‌ها مسائل خرافی را در قالب دین به مردم القاء می‌کردند. «در مبحث آموزش نیز با این وجود که اسلام همواره علم‌آموزی را برای تمام افراد واجب دانسته و در احادیث ذکر گردید «طلب العلم فریضه علی کلّ مسلم و مسلمة» عده‌ای روحانی‌نما در حرکتی ضددینی مانع توسعه علم و آگاهی شده و هواخواهان کسب معارف جدید را ملحد خطاب می‌کردند. علمای مذهبی، مدارس جدید را آشینه ابلیس می‌پنداشتند» (آقاخانی، ۱۳۹۱: ۳۷-۳۸).

حقیقی‌فشی نیز بر همین موضوع تأکید می‌کند و می‌گوید: «گروهی از روحانیان با مدارس جدید دخترانه مخالفت داشتند و این مدارس را سبب رواج بی‌عفتی می‌دانستند و برخی از روحانیان هم ورود فرزندان مسلمان به مدارس خارجی را باعث انحراف اعتقادات آن‌ها دانسته و معتقد بودند که در نهایت آنان بی‌دین می‌شوند» (حقیقی‌فشی، ۱۳۹۳: ۲۱۷).

گروهی از روحانیون و علماء نیز آموزش برخی از رشته‌های علمی را مذموم می‌دانستند. به نحوی که تحصیل علوم و فنون جدید از جمله فلسفه، فیزیک، طب، شیمی و... از نظرگاه آنان، جزء علوم ممنوعه به حساب می‌آمد. با وجود اینکه امامان معصوم دانستن پزشکی را جزء الزامات می‌دانستند؛ روحانیون، مخالف کسب این علم نافع بودند. از آنجایی که فراگیری علم پزشکی همراه با تشریح جسد و آزمایش استخوان مردگان بود، روحانیون این علم و تشریح را حرام تلقی می‌کردند و هر کسی که حتی با نیت علم‌آموزی و درمان این کار را انجام می‌داد از نگاه آن‌ها مرتد محسوب می‌شد و برچسب کافر بودن نیز به او می‌زدند. آنها خلق وسایل پزشکی را عملی شیطانی قلمداد می‌کردند. کار حتی به جایی می‌رسید که روحانیون و علماء ساخت مدارس جدید را ممنوع کردند و با بانی این‌گونه مدارس با شدیدترین عقوبت‌ها و مجازات‌ها برخورد می‌کردند. البته برخی روحانیون و علماء با تأسیس مدارس جدید مخالفتی از خود بروز ندادند و «با حمایت از برخی مدارس جدید به ویژه مدارس دخترانه فرصتی برای فرزندان مسلمان در امر تحصیل ایجاد کردند» (حقیقی‌فشی، ۱۳۹۳: ۲۱۷).

زنان اولین آموزگاران کودکان خویش هستند و به صورت‌های مستقیم و غیرمستقیم فرصت ساختن افکار و اندیشه جامعه خود را در دست دارند. بسیاری از علمای متعصب مذهبی نیز با آموزش دختران به شکل نوبین مخالفت داشتند، تأسیس مدارس به شیوه نوبین ابتدا در دستور کار میسیونرهای آمریکایی قرار گرفت که مورد بدبینی علماء و روحانیون واقع شد. «از منظر آن‌ها، پسران در حوزه کسب درآمد، نقشی قابل ملاحظه‌تر از دختران داشتند. به همین علت، خانواده‌ها، امکانات بیشتری را برای رشد و شکوفایی آن‌ها اختصاص می‌دادند» (ترابی‌فارسانی، ۱۳۷۸: ۱۵).

حتی برخی از روحانیون گمان می‌کردند که زنان موجودات ضعیفی هستند که لایق و سزاوار آموختن نیستند و احساس و اندیشه‌های آنان این بود که هرگاه زنان درس بخوانند و صاحب اندیشه شوند در نتیجه حاضر به اطاعت از مردان نخواهند بود و کانون خانواده و نظم اجتماعی به هم می‌ریزد. به طور کلی واکنش روحانیان درباره آموزش و پرورش نوبین، پیچیده بود، عده‌ای از آن‌ها به شیوه‌های مختلف با این اسلوب مخالفت داشتند و برخی دیگر از علماء و روحانیان روشنفکر موافق این تغییر و تحولات بودند و دست به ساختن مدارس متعددی زدند.

دیدگاه عامه مردم به آموزش

مقوله آموزش در دوران قاجار بسیار مورد توجه بوده است و در هر شهر و روستایی مکتب‌خانه‌ها و مدارس دایر شده بود و چون در ایران، تعلیم و تربیت ریشه و بنیان مذهبی داشته و براساس محتوای دین اسلام پایه‌گذاری شده بود از این رو دانش‌آموزان، در مساجد و مکتب‌ها جلساتی تشکیل می‌دادند و در آن‌ها تعلیم و تربیت صورت می‌گرفت. از این رو بسیاری از سیاحان و جهانگردان که به ایران سفر کرده‌اند درخصوص آموزش و پرورش در این دوران مطالبی نوشته‌اند. «تحصیل علم در ایران عصر قاجار مخصوص طبقه خاصی نبوده و همه قشرهای جامعه می‌توانستند به کسب

علم مشغول باشند از جمله قشرهایی که به تحصیل علم می‌پرداختند مردان، دختران، ثروتمندان، دولتیان و بازرگانان بودند» (ویلز، ۱۳۶۸: ۳۷۵-۳۷۶).

علاوه بر عدم محدودیت برای امر تحصیل در ایران عصر قاجار، هیچ بازه زمانی خاصی نیز برای کسب علم و دانش در نظام آموزشی آن دوره تعریف نشده بود؛ برای نمونه گرتروید بل در تصویرهایی از ایران می‌گوید: «اسرار آموزش شرقی برای من قابل درک نبود. شیخ حسن با اینکه مرد میانسالی بود به تازگی از مدرسه که نوعی دانشگاه مذهبی است خارج شده بود» (بل، ۱۳۶۳: ۷۷)

در این میان علاقه به فلسفه و مابعدالطبیعه در ایران زیاد است. هر شهری، مکتبی دارد که در آن به تدریس علوم مشغول هستند. در برخی شهرها مدرسان بلندمرتبه‌ای وجود دارد. برای نمونه، ادوارد براون در کتاب یک سال در میلان *ایرانیان* می‌گوید که «یکی از دوستانم به نام میراسدالله، در مسیر مازندران بود که تعدادی طلبه دورش جمع شدند و در مورد عقاید و آرای فلسفی ملاحظاتی از وی سوال می‌کردند» (براون، ۱۳۸۱: ۱۵۰). برخلاف تمامی موارد یاد شده در مورد فراگیر بودن فضای آموزشی حاکم بر ایران عصر قاجار، گزارش‌هایی هر چند اندک در میان یادداشت‌های برخی از سفرنامه‌نویسان دیده می‌شود که حاکی از اوضاع نامناسب آموزشی در آن دوره است. سر پرسی سایکس از این دسته سفرنامه‌نویسان است. وی می‌گوید: «ایرانی‌ها نسبت به معارف، کاملاً بی‌علاقگی و لاقیدی نشان می‌دهند. بعضی از پسرها فقط به خواندن چند جزو قرآن که به زبان عربی است و معنی آن را نمی‌فهمند، اکتفا می‌کنند. از طرفی، وضع حاضر معلمین نیز نظیر همان وضع معلمین انگلستان است. در قرن هفدهم با حقوق آن‌ها به قدر حقوق یک نفر پیش خدمت می‌باشد» (سایکس، ۱۳۶۳: ۲۴۰).

همچنین در بسیاری از سفرنامه‌های اروپاییان درخصوص تنبیه شاگردان در مکتب‌خانه‌ها و مدارس نوشته شده‌است که برای آموزش طبقات بالای جامعه نیز استفاده می‌شده اما با این تفاوت که هرگاه دانش‌آموز از طبقات بالا و مرفه جامعه بوده، معلم بنا بر جایگاه او از روش تنبیه استفاده نمی‌کرده بلکه در بیشتر مواقع فرزند خود به منظور عبرت گرفتن شخص مورد نظر تنبیه می‌کرده است.

«در دوره قاجار تأسیس مدارس دخترانه کار بسیار سخت و دشواری بود؛ زیرا عوام، آموزش علم را برای دختران مغایر با مذهب می‌دانستند و اجازه نمی‌دادند دخترانشان به مدرسه بروند. هیچ‌کس خانه‌اش را برای مدرسه اجاره نمی‌داد؛ زیرا مردم آن‌جا را خانه فساد قلمداد کرده و مؤسس آن را به بی‌عفتی متهم می‌کردند حتی گاهی تابلوی آن را سنگ‌باران می‌کردند و دیوانگان را می‌گماشتند تا مزاحم شاگردان و مدیران مدرسه شوند» (حسیبی، ۱۳۷۰: ۸۲).

به طور کلی نگرش به آموزش و پرورش در دوره‌های مختلف قاجار، متفاوت است. عده‌ای بر این عقیده بودند که آموزش و پرورش مقوله‌ای همگانی است و ریشه و بنیان جنبه دینی و مذهبی داشته و در هر شهر و روستا، مکان‌های آموزشی بنا شده‌است. برخلاف گروه اول، بعضی‌ها معتقدند که ایرانی‌ها کاملاً به تحصیل و دانش بی‌علاقه هستند و می‌خواهند اندکی حساب بیاموزند و سپس حرفه پدرشان را دنبال کنند.

محدودیت‌ها (جنسی و طبقاتی)

محدودیت‌ها در هر دوره‌ای وجود داشته به طور مثال در بسیاری از روستاها، مدارس برای تعلیم و تربیت وجود نداشته است و هم‌چنین در برخی مناطق فقط اعیان و اشراف حق درس خواندن و تحصیل داشته‌اند و مردم عامی نمی‌توانستند بهره‌ای از دانش ببرند. همان‌گونه که بیان شد دختران را از تحصیل منع می‌کردند و این‌ها نمونه‌ای از محدودیت‌های جنسی و طبقاتی در این دوران هستند. «در تعلیم اسلام اشاره‌هایی به تعلیم و تربیت کودکان شده اما در همه موارد پسر منظور نظر بوده‌است. در مورد دختران کمتر فکری شده‌است، به محض آن که دوران کودکی را پشت سر نهادند قسمت آنان ازدواج و مسائل مربوط به آن است» (رایس، ۱۳۸۳: ۹۵). جلالی در نقش زنان در تأسیس مدارس دختران عصر قاجار بیان می‌کند که تا قبل از اتفاقات و انقلاب مشروطه، تنها اندکی از زنان حق درس خواندن

داشتند و خانواده‌هایی که تمکن و توانایی مالی داشتند و معلم سرخانه و به نوعی معلم خصوصی برای فرزندان پسر خود می‌آوردند، گاهی و به ندرت به دختران خود نیز اجازه می‌دادند که نزد معلم تحصیل کنند (ر.ک. جلالی، ۱۳۹۰: ۴۸)

رایس همچنین در خصوص نیاز زنان به آموزش می‌گوید: «پس نیاز عمده آنان را باید آموزش دانست، نه صرفاً آموزش کتابی بلکه آموزش دل و ذهن آنان. همه پارسیان، ارمنیان و یهودیان به آموزش پسران اعتقاد دارند و درک و دریافت این مسئله که دختران نیز نیازمند آموزشند در حال آغاز شدن است و عطش آموزش زنان و پیشرفت در زمینه‌های گوناگون در حال افزایش است و دیگر ازدواج در سنین خردسالی عمومیت ندارد. دختران مایلند در مدرسه بمانند و اغلب والدین کاملاً با این نظر موافقت، این امر رویهمرفته بهانه‌ای برای ازدواج نکردن است و از سوی دختران نیز با استقبال زیادی روبرو می‌شود. روزی با عده‌ای از زنان تحصیل کرده در مورد نیاز کشور به خدمت و تلاش آنان صحبت می‌کردیم یکی از آنان اظهار داشت: شما زنان انگلیسی صاحب دانش و کمالات و تحصیل کرده‌اید، ما از هر دو نعمت بی‌بهره‌ایم» (همان: ۲۰۲-۲۰۳).

بیشوب ایزابلا به فقدان مدارس در روستاها اشاره می‌کند و معتقد است که در بسیاری از مناطق روستایی ایران مدرسه‌ای وجود ندارد و حتی به طور اخص به روستای علی‌کوه از توابع بختیاری‌ها اشاره دارد. او پس از سیر و سیاحت در این مناطق اذعان می‌کند که اگرچه آنها به منظور باسواد کردن فرزندانشان هرساله وجهی را به یک ملا می‌دهند اما به ندرت کسی در این طوایف یافت می‌شود که قادر به خواندن قرآن باشد، البته فرزندان متملکین نیز نزد «منشی» تحصیل می‌کنند (ر.ک. بیشوب، ۱۳۷۵: ۱۴۰) وی همچنین می‌گوید: «در ایل بختیاری، سازمانی جهت آموزش کودکان موجود نبود، البته سالانه مبلغی برای یک ملا مقرر می‌گردید تا وظیفه تعلیم اطفال را به عهده گیرد. در این میان، کودکان خوانین بزرگ، در شهرها به کسب سایر علوم مشغول بودند» (همان: ۱۴۰-۱۴۱).

مادام وولفسن در اثر خود *ایرانیان در گذشته و حال* درباره محدودیت‌های آموزشی به قدرت و بی‌کفایتی روحانیون اشاره می‌کند، او پس از مشاهده وضعیت آن دوران معتقد است که ایران در برخی زمینه‌ها از جمله معارف، صنعت و تمدن عقب افتاده و علت و ریشه‌یابی آن را در ضعف فوق‌العاده مملکت‌داری می‌داند. روحانیون مقتدر ایران در آن زمان، این رشته حیاتی آموزش عمومی و اجتماعی را در انحصار خود نگه داشته‌اند. «مثلاً در تهران چند باب مدارس متوسطه خوب از طرف مبلغین احداث شده‌است. آرامنه و کلدانیان با رغبت زیاد اطفال خود را به این مدارس برای تحصیل علوم جدید می‌فرستند ولی یک نفر ایرانی از ترس خشم روحانیت جاهل خود، قدرت نمی‌کند اولادش را به مدارس فرنگی بفرستد. حتی مقتدرترین اشخاص که به خوبی اهمیت علم را با اوضاع کنونی عالم تشخیص داده‌اند قدرت برداشتن این قدم جدی را ندارند و فرزندان خود را برای کسب علوم ضروری (دور از نظر کنجکاو و روحانیت مقتدر) به روسیه و انگلیس و فرانسه اعزام می‌نمایند» (وولفسن، ۱۳۰۹: ۱۶۷).

نتیجه‌گیری

عصر قاجاریه یکی از مهم‌ترین دوره‌های تاریخی ایران است. در این قرن تحولات فرهنگی و آموزشی به علت ارتباط با کشورهای پیشرفته و غربی در حال روی‌دادن است. به‌طور کلی سفرنامه‌های اروپاییان یکی از مهم‌ترین منابع تاریخی عصر قاجاریه هستند که حاوی اطلاعات مفیدی از اوضاع فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران می‌باشند. این سفرنامه‌ها اطلاعاتی از قبیل تأسیس مدارس به شیوه نوین، ایجاد چاپخانه، انتشار روزنامه‌ها و اعزام دانشجویان برای تحصیل به غرب، تعلیمات عمومی، مدارس، مکتب‌خانه‌ها، معلمان، شاگردان، مواد درسی در این دوره را در بر دارند. سوادآموزی در جامعه ایران سابقه‌ای بس کهن دارد و مردم این سرزمین علاقه فراوانی به آموختن سواد نشان داده‌اند. با وجود تمام تناقضاتی که در سفرنامه‌های این دوره وجود دارد، گروهی از سفرنامه‌نویسان اروپایی از اعتلای آموزشی و فرهنگی ایران سخن به میان آورده‌اند و گروهی دیگر از نقاط ضعف آموزش ایران پرده برداشته‌اند. سفرنامه‌هایی که از

نقاط ضعف آموزش در ایران سخن به میان آورده‌اند؛ ایرانیان را افرادی بی‌سواد معرفی کرده‌اند و به نحوی داشتن سواد را مختص علمای مذهبی و میرزاها دانسته‌اند. سواد عربی، قرآن خواندن و عدم درک صحیح از قرآن را از موانع باسوادی قلمداد کرده‌اند و گرایش ایرانیان به پیشگویی، ستاره‌شناسی، اعتقاد به خرافات را نتایج دوری ایرانیان از آموزش واقعی می‌دانند. از نگاه این سفرنامه‌ها مشارکت‌های سیاسی و کنش‌های اجتماعی افراد به شدت از پدیده کم‌سواد و جهل متأثر بوده‌است. جهل، ناآگاهی و انجماد فکری در جامعه ایران دوره قاجار مانع از ظهور اندیشه‌ها و حرکت‌های نوگرایانه می‌شده و البته منش حکومتی قاجار مبتنی بر عدم عدالت‌خواهی و بنده‌پروری، مزید بر علت بود هاست و اگر اصلاح‌طلبانی پیدا می‌شدند که قصد تغییر بنیان فکری سلاطین قاجاری را داشتند با کارشکنی علیه آن‌ها، از ادامه راه باز می‌ماندند.

در دوران قاجار امکان تحصیل دختران بسیار محدود بود و با درکی اشتباه، مخالف اسلام قلمداد می‌شد. رویکرد دولتمردان قاجار به آموزش جدید، اصولاً نخبه‌گرایانه بود و بعضی از پادشاهان دوره قاجاریه با توسعه آموزش و فرهنگ در میان توده مردم مخالف بودند و باسواد شدن و آگاهی رعایا را خلاف منافع خود می‌دانستند. از کسانی که در آموزش نوین و تأسیس مدارس به شکل جدید نقش داشتند میرزا حسن رشدیه و امیر کبیر بودند. پیش از پیدایش تعلیم و تربیت نوین، آموزش و پرورش در اختیار روحانیت بود، گروهی از روحانیون که منحصراً به کسب علوم شرعیه مشغول بودند به دلیل اعتماد کورکورانه مردم از این حس اعتماد آن‌ها، سوء استفاده کرده و عوام را در حالت نادانی نگه می‌داشتند. عده‌ای از روحانیون نیز آموزش برخی از رشته‌های علمی را نهی می‌کردند و جزء علوم ممنوعه می‌دانستند. به طور کلی واکنش روحانیون درباره آموزش و پرورش نوین، پیچیده بود، عده‌ای از آن‌ها به شیوه‌های مختلف با این اسلوب مخالفت داشتند و برخی دیگر از علماء و روحانیون روشنفکر موافق این تغییر و تحولات بودند.

منابع

- آقاخان، فاطمه (۱۳۹۱). *بررسی نحوه آموزش و سطح دانش زنان در دوره قاجار*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، به راهنمایی گلناز سعیدی. دانشگاه پیام‌نور. مرکز تهران جنوب.
- اولیویه، جی بی. (۱۳۷۱). *سفرنامه اولیویه*، ترجمه محمدطاهر میرزا، محقق و مصحح غلامرضا وره‌رام، تهران: انتشارات اطلاعات.
- بایندر، هنری (۱۳۷۰). *سفرنامه هانری بایندر (کردستان، بین‌النهرین و ایران)*، ترجمه کرامت‌الله افسر، تهران: فرهنگسرا.
- براون، ادوارد گرانویل (۱۳۸۱). *یک سال در میان ایرانیان*، ترجمه مانی صالحی علامه. تهران: ماه‌ریز. چاپ پنجم.
- بروگش، هنریش (۱۳۶۸). *سفری به دربار سلطان صاحبقران*، ترجمه مهندس کردبچه، تهران: اطلاعات.
- بل، گرترو (۱۳۶۳). *تصویرهایی از ایران*، ترجمه بزرگمهر ریاحی، تهران: خوارزمی.
- بلوشر، ویپرت نون (۱۳۶۳). *سفرنامه بلوشر (گردش روزگار در ایران)*، ترجمه کیکاووس جهانداری. تهران: خوارزمی.
- بنده‌وار، منا (۱۳۹۴). *بررسی اوضاع اجتماعی و فرهنگی دوره قاجار از عهد ناصری تا پایان دوره قاجاریه از دیدگاه سفرنامه‌نویسان اروپایی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، به راهنمایی سید محمود سید، دانشگاه آزاد اسلامی تهران.
- بیشوب، ایزابلا (۱۳۷۵). *از بیستون تا زردکوه بختیاری*، ترجمه مه‌راب امیری، تهران: انتشارات سهند و آژان.
- پاشینو، پترایوانوویچ (۱۳۷۲). *سفرنامه ترکستان (ماوراءالنهر)*، ترجمه مادرروس داود خانف، به کوشش جمشید کیان‌فر، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۸). *سفرنامه پولاک (ایران و ایرانیان)*، جلد ۱. چاپ دوم تهران: خوارزمی.
- ترابی فارسانی، سهیلا (۱۳۷۸). *اسنادی از مدارس دختران از مشروطه تا پهلوی*. تهران، سازمان اسناد ملی ایران: پژوهشکده اسناد.
- جلالی، ایرج (۱۳۹۰). «نقش زنان در تأسیس مدارس دختران عصر قاجار»، *نشریه مسکویه*، دوره پنجم، شماره ۱۴: ۴۵-۶۰.
- جهان‌تیغ، پرستو (۱۳۸۸). *آسیب‌شناسی فرهنگی عصر ناصرالدین‌شاه قاجار*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، به راهنمایی محمدعلی علیزاده، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شاهرود.

- حسیبی، رباب (۱۳۷۰). «مدارس نسوان از آغاز تا سال ۱۳۱۴»، گنجینه اسناد، سال اول. شماره اول: ۸۲-۹۹.
- حقیقی فشی، مینو (۱۳۹۳). *بررسی و تحلیل تعلیم و تربیت زنان در دوره قاجار با تاکید بر زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، به راهنمایی طیبه ماهرزاده، دانشگاه الزهرا.
- دالمانی، هانری رنه (۱۳۳۵). *سفرنامه از خراسان تا بختیاری*، ترجمه محمدعلی فرهوشی، تهران: امیرکبیر.
- دانش‌پژوه، منوچهر (۱۳۸۰). *تا پخته شود خامی*، جلد ۱، تهران: نشر ثالث.
- دیولافوا، ژان (۱۳۷۱). *ایران، کلد و شوش*، ترجمه علی محمد فرهوشی، تهران: دانشگاه تهران.
- رایس، کلارا کولیور (۱۳۸۳). *زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنها*، ترجمه اسدالله آزاد، تهران: نشر کتابدار.
- رشدیه، شمس‌الدین (۱۳۶۲). *سوانح عمر*، تهران: نشر تاریخ ایران.
- روششوار، ژولین دو (۱۳۷۸). *خاطرات سفر ایران*، ترجمه مهراں توکلی، تهران: نشر نی.
- سایکس، سر پرسی (۱۳۶۳). *سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس (ده هزار میل در ایران)*، ترجمه حسین سعادت‌نوری، تهران: لوحه.
- شریعتی، محمود (۱۴۰۲). «بازتاب تجدد و حیرت در سفرنامه‌های ایرانیان عصر قاجار»، *اجتماعیات در ادب فارسی*، سال ۲، شماره ۵: ۱-۲۴.
- شیل، لیدی (۱۳۶۲). *خاطرات لیدی شیل (همسر وزیرمختار انگلیس در اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه)*، ترجمه حسین ابوترابیان. تهران: انتشارات نشر نو.
- فرمانفرماتیان، حافظ (۱۳۴۱). *خاطرات سیاسی میرزا علی‌خان امین‌الدوله*، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های ایران.
- قاسمی‌پویا، اقبال (۱۳۸۹). *مدارس جدید در دوره قاجاریه: بانیان و پیشروان*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- گوبینو، ژوزف آرتور (۱۳۸۷). *تاریخ ایرانیان: دوره باستانی*، ترجمه ابوتراب خواجه‌نوریان، تهران: ثالث.
- واتسن، رابرت گرن (۱۳۴۰). *تاریخ ایران دوره قاجاریه*، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران: انتشارات سخن.
- وامبری، آرمینوس (۱۳۷۰). *سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه*، ترجمه فتحعلی خواجه‌نوریان، تهران: علمی و فرهنگی.
- وولفسن، مادام ا. س. (۱۳۰۹). *ایرانیان در گذشته و حال*. ترجمه میرزا حسین خان انصاری، تهران: انتشارات خاوران.
- ویشارد، جان (۱۳۶۳). *بیست سال در ایران (روایت زندگی در دوران سه پادشاه)*، ترجمه علی پیرنیا، تهران: مؤسسه انتشارات نوین.
- ویلز، چارلز جیمز. (۱۳۶۸). *ایران در یک قرن پیش*، ترجمه غلامحسین قراگوزلو، تهران: اقبال.
- هاردینگ، سر آرتور (۱۳۷۴). *خاطرات سیاسی*، مترجم جواد شیخ‌الاسلامی، تهران: کیهان.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی